تبیین ماهیت انشاء با تکیه بر نظریه اغراض و قیم در اعتباریات؛ جلسه‌ی حکیمانه نفس الامری

(30:26)

ایشان می‌فرمایند شما گفتید که احکام ثبوتی دارید؛

> **شریعت و تشریع و انشاءات اساسا به حکم های ابلاغ شده گفته میشود و ادعا این است که ارتکاز فقهی و اصولی چیزی را تا به مرحله « اراده فعلی » (صفت فعل) و « امر » نرسد، مسمای به انشاء شرعی و حکم شرعی نمی داند . بنابراین مستشکل می تواند بگوید فضای اشکال کاملا اثباتی است و با امور ثبوتیه کاری ندارید.**

یعنی وقتی می‌گویید ثبوت دارید یا ندارید، باید با اثبات آن ثبوت را بفهمید. وقتی در اثبات هیچی نباشد، ثبوت هم کنار می‌رود.

> **امور ثبوتیه علمش نزد خدای متعال است و ما و عقل ما را دسترسی به آن نیست، شیخ انصاری هم فرموده است «الإنصاف أنّ الركون إلى العقل فيما يتعلّق بإدراك مناطات الأحكام ليتنقل منها إلى إدراك نفس الأحكام، موجب للوقوع في الخطأ كثيرا في نفس الأمر ، وإن لم يحتمل ذلك عند المدرك، كما يدلّ عليه الأخبار الكثيرة الواردة بمضمون: «أنّ دين الله لا يصاب بالعقول» ، و «أنّه لا شيء أبعد عن دين الله من عقول الناس». فلذا تا دلیل اثباتی نداشته باشیم نمی توانیم با تقریبات و مناسبات استحسانی و نجومی، حکم کل کره را تصویر کرده و به شارع نسبت دهیم. مناسبات نظم اجتماعی اقتضا دارد حکمی برای کل کره داشته باشیم لکن تا دلیل اثباتی تام قائم نشود ملحق به «سکت عنه الشارع» می شود .**

اینها مطالب خیلی نافع و خوبی است. دیروز من از حافظه ام به مرحوم صدر نسبت دادم. زمانیکه ما مشغول مباحثه بودیم بحوث نداشتم. هر وقت میخواستم به بحوث مراجعه کنم باید به کتابخانه میرفتم. لذا چون ما حلقات را مباحثه کردیم، بیشتر انس من به عبارات حلقات بود. میدانید که حلقات قلم خود ایشان است. ولو سریع نوشتند. در همین حلقه ثانیه وقتی مبادی حکم را میگویند تصریح دارند:

> **...فهناك إذن في مرحلة الثبوت (مالك) و (إرادة) و (اعتبار)، و ليس الاعتبار عنصرا ضروريّا في مرحلة الثبوت، بل يستخدم غالبا كعمل تنظيميّ و صياغيّ اعتاده المشرّعون و العقلاء...[1]**

قبلش هم فرمودند «يصوغ المولى إرادته صياغة جعليّة من نوع الاعتبار». تا یک صفحه توضیح میدهند که این اعتبار نقش مهمی ندارد. همان جا من یادداشتی دارم؛ از همان اوائل در ذهنم بود که این جور نیست که بگوییم اعتبار نقشی ندارد. ما حتماً به اعتبار نیاز داریم. با یک توضیحی که جلوترها متعدد عرض کردم. این جور نیست که صرفاً یک عمل تنظیمی باشد. حتماً ما با این اعتبار کار داریم.

بحثهای دیروز که راجع به ثبوت و منطقة الفراغ عرض میکردم، مهم است. ما یک حاملهای ارزش داریم؛ به آن عالم ملاک میگوییم. یک اغراض داریم که میخواهد بیاید. یک جعلهای داشتیم. این جعلهای را میگوییم عمل اعتباری است، اما جزاف نیست. جعلهای حتماً حکیمانه است. شما میگویید آب برای سیراب شدن عطشان مؤثر است. حامل ارزش است. خب پس آن را جعلهای میکنیم؛ اگر بگوییم مبادا آب بخوری، همه میخندند. میگویند اینکه جعلهای نشد. خود اعتبار و جعلهای و عناصر معتبر ما تناسب نفس الامری دارد. اینها باز به دست ما نیست. این غیر از ملاک است. ملاک این است که آب سیراب میکند. اما غیر از آن ملاک، ما یک جعلهای نفس الامری داریم. یعنی در جعلهای باید حکمت را مراعات کنیم. اگر بخواهیم جعلهای کنیم تا سیراب بشود، نمیگوییم نخور. میگوییم بخور. جعل وجوب میکنیم نه حرمت. بنابراین در این جعلت ما حتماً با نفس جعلهای کار داریم. خود این جعلهای از امور نفس الامری است. حال که به این صورت است، ما میگوییم آن جعلهای ثبوتی فی علم الله ثابت است. شما میگویید باید به مرحله انشاء بیاید....

من بعضی از عبارات را میخوانم. در کتاب کافی شریف، جلد اول، صفحه دویست و سی و نه، عبارت را ببینید. میخواهیم ببینیم آن چه که امام میفرمایند با فرمایش ایشان جور در میآید. آن هم تازه در جامعه. حضرت فرمودند:

> **...يا أبا محمّد إنّ عندنا الجامعة و ما يدريهم ما الجامعة قال قلت جعلت فداك و ما الجامعة قال صحيفة طولها سبعون ذراعا بذراع رسول الله ص و إملائه من فلق فيه و خطّ عليّ بيمينه فيها كلّ حلال و حرام و كلّ شيء يحتاج الناس إليه حتّى الأرش في الخدش و ضرب بيده إليّ فقال تأذن لي يا أبا محمّد قال قلت جعلت فداك إنّما أنا لك فاصنع ما شئت قال فغمزني بيده و قال حتّى أرش هذا كأنّه مغضب...[2]**

«يا أَبَا مُحَمَّدٍ وَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً»؛ در صفحه دویست و چهل و یک هم همین «سبعون ذراع» آمده است. **«بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ إِمْلَائِهِ مِنْ فَلْقِ فِيهِ»**؛ اصلاً گفته اند و تصریح به این است. تا اینجا آمده که گفته شده است. یعنی حضرت میخواهند ابلاغش را هم بگویند. **«وَ طَعَنَ عَلِيٌّ بِيَمِينِهِ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ»**؛ حال بگویم «یحتاج الناس» در زمان خود حضرت؟! در روایت احتجاج دارد «فیما یحتاج الناس الی یوم القیامة». **«حَتَّى الْأَرْشُ فِي الْخَدْشِ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَيَّ فَقَالَ تَأْذَنُ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ»**؛ این خیلی زیبا است. حضرت ابتداء اذن میگیرند. چرا؟ چون بعدش میخواهند بگویند ارش دارد. **«قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّمَا أَنَا لَكَ فِيمَا صَنَعْتَ شَيْئاً»**؛ جواب خیلی قشنگی دارد. من برای شما هستم! **«قَالَ فَغَمَزَنِي بِيَدِهِ وَ قَالَ حَتَّى أَرْشُ هَذَا كَأَنَّهُ مُغْضَبٌ»**؛ چرا «مغضب»؟ یک لطافتی دارد.

شاگرد: مرجع ضمیر «ه» چیست؟

استاد: من به امام علیه‌السلام میزنم. خب اینجا مقام غضب هست یا نیست؟

شاگرد۲: باید ناراحت باشند تا ارش داشته باشد.

استاد: ارش که حکم وضعی است. حکم وضعی، شامل خطأی هم میشود. سهوا هم باشد میگیرد. فرقی نمیکند. این «مغضِب» واقعاً لطیف است. من برای آن عبارتی ندارم. یک چیزی به ذهنم میآید. شما بفرمایید.

شاگرد: ظاهراً میخواهد بفرماید حتی این مقدار هم دست ما اهل البیت است، ولی ما را رها کرده‌اند!

استاد: بله، مغضِب به این هستند که ببین این جامعه نزد ما هست، همه اینها هست، ولی ما را رها کرده‌اند. صفحه شصت همین جلد را نگاه کنید. روایت خیلی عالی است. البته اصلش مرسل ثعلبة بن میمون است. در جلد هفتم کافی هم آمده است.شاگرد2: در کافی «انه مغضَب» آمده است.

استاد: خب پس یک چیز دیگری میشود.

شاگرد: در نرم‌افزار هم همین است.

استاد: «مغضَب» یعنی «اُغضِب»؟ اسم مفعول «أغضب»ای که اسم مفعول نباشد. چون اسم مفعول از «إغضاب» چند وجه بود. مصدر میمی بود، اسم مکان بود. الآن نمی دانم

من اصل عرضم را بگویم؛ صفحه شصت، حدیث ششم.

> **مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ[3]**

این روایت مرسل ثعلبه است؛ در جلد هفتم، صفحه صد و پنجاه و هشت هم همین روایت آمده، راجع به بچه‌ای که معلوم نیست زن یا مرد است؛ خنثی است. چطور به او ارث بدهند. حضرت بیاناتی دارند. این آخر حدیث است. حضرت فرمودند:

«مٰا مِنْ أَمْرٍ»؛ توسعه را ببینید. **«ما من امر يَخْتَلِفُ فيهِ اثْنانِ إِلّا وَ لَهُ أَصْلٌ في كِتابِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ لا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجالِ»**؛ من به این اضافه کنم؛ حال که «لاتبلغه عقول الرجال، فلیس هذا المر من الشرع»! پس دیگر شرع و شریعت نیست! این را می‌پذیرید؟! «لاتبلغه عقول الرجال» پس دیگر شرع نیست. شرع کجا است؟ انشاء ثبوتی و اثباتی ابلاغ شده باشد. کجا ارتکاز این است که وقتی عقول رجال به آن نرسید، اصلاً ثبوتش هم هیچ است؟! «لایسمی شرعا و شریعتا»! نه، حکم ثبوتی هست. نظیر همانی که حضرت فرمودند ارش این هم آمده است، «الی یوم القیامه».

بنابراین با اینکه فرمایش آنها درست است، باید این دو مرحله را محفوظ نگه داریم؛ مرحله انشاء ثبوتی حکم به‌عنوان حکیمانه بودن و علم الهی به اینکه چطور باید جعل کند. نه علم به مصلحت آن کار. علم به اینکه حکمت جعل کدام است. ولو در حکمت جعل طریقی باشد، مانعی ندارد. شارع بین طرق، مخیر است. ولی آن حکمت، همان انشاء است. به عبارت دیگر تا علم الهی را به مصلحت به‌عنوان ملاک در نظر می‌گیرید، غرض را هم در نظر می‌گیرید، علم الهی به حکمت ـ جعل دادن هم همان جا همراهش هست. مثل «الاربعة زوج»؛ زوجیت همراهش است. نمی‌توانید آن را بردارید و بگویید نیست. این حکم ثبوتی است.

شاگرد: ولو ابلاغ هم نشده باشد.

---

[1] دروس في علم الأصول (طبع انتشارات اسلامی)، ج۱، ص: ۱۶۳

[2] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : ۱ صفحه : ۲۳۹

[3] همان ۶۰

بازبینی #2
ایجاد شده 12 ژانویه 2026 15:31:39 توسط ... .
به روزرسانی شده 12 ژانویه 2026 15:39:57 توسط ... .